موضوع: نقد و بررسی دیدگاه ایده آلیسم

تبیین و بررسی نظریه برکلی درباره ایده آلیسم.

در گفتار قبل ابتدا گفته شد دیدگاه برکلی این است که در عالم، موجود مادی خارج از ادراکات انسان وجود ندارد. از باب مثال واقعیتی به نام درخت و کوه در عالم طبیعت وجود ندارد و آنچه ما از آنها ادراک می کنیم همان است که در ذهن ما است. وی این نظریه را ضد ماتریالیسم نامیده است اما فلاسفه بعد از او آن را ایده آلیسم نامیده اند.

همچنین گفته شد دیدگاه برکلی یک جنبه معرفت شناسی و یک جنبه هستی شناسی دارد. از جهت معرفت شناسی وی معتقد است صور ذهنی کاشفیت از موجودات مادی ندارد، بلکه خودشان اصالت دارند و هر چه هست همان است که در ذهن است. از جهت هستی شناسی این پرسش مطرح است که نظام حاکم بر تصورات ذهنی انسان چگونه قابل توجیه است؟ به تعبیر دیگر هستی بخش این واقعیت های ذهنی انسان چیست؟ وی گفت سه فرض در اینجا مطرح است:

1. صورت های ذهنی خود ایجاد کننده آنها باشند. این فرض نادرست است زیرا صور ذهنی نقش انفعالی دارند نه فاعلی.
2. نفس انسان موجد این صورت ها باشد. این فرض درباره برخی صورت هایی که نفس ایجاد می کند درست است، اما نظام حاکم بر تصورات انسان این گونه نیست. نفس ما در مقابل خیلی از صورت ها نقش انفعالی دارد و نقش سازندگی در مورد این صورت ها ندارد.
3. هستی اینها به موجودی که روح است بر می گردد و آن خدای متعال است.

نکته سومی که بیان شد این بود که پیامد فلسفی و کلامی نظریه برکلی نفی اندیشه ماتریالیسم است، زیرا ماده ای وجود ندارد تا اصالت به آن داده شود. همیلتون گفت: نظریه برکلی نفی شکایت و دفاع از یقین باوری است.

اگر کسی به برکلی اشکال کند که اگر قائل به واقعیت داشتن اشیاء نباشیم در این صورت چگونه زندگی انتظام و سامان پیدا می کند، وی در جواب می گوید: نظریه من تغییری ایجاد نمی کند زیرا کسانی که هم معتقدند اشیاء واقعیت خارجی دارند می پذیرند که واقعیت آنها را از طریق احساس ادراک کرده اند.

کاپلستون در کتاب تاریخ فلسفه[[1]](#footnote-1)در این باره می گوید: در حقیقت برکلی دیدگاه خود را از آرای فلسفی دکارتیان و جان لاک استنتاج کرده است، زیرا اگر آن گونه که لاک قائل بود ما جزء صور حاکی از اشیاء را ادراک نمی کنیم به چه دلیل به وجود اشیا باور داریم؟

در کتاب سیر حکمت فروغی آمده است: جان لاک حس را مبدا کل علم می پنداشت و اظهار عقیده کرد به اینکه آنچه انسان درک می کند وصیت هایی است که به اصطلاح پیشینیان عرض ها می باشند و وجود جوهر فرضی است. و خاصیت اجسام نیز دو نوع است: برخی خاصیت های نخستین اند که در خارج وجود دارند و حقیقت هستند و بعضی خاصیت های دومین هستند مانند رنگ و بو. فروغی می گوید: برکلی هم دو قسم بودن موجودات و هم دو قسم بودن خاصیت های جسم را منکر شد. با تصدیق به اینکه علم انسان منحصر در تصوراتی است که از راه حس برای او حاصل می شود.

کاپلستون در ادامه می گوید: و اگر آن گونه که مالبرانش و پس از او لایب نیتس گفته اند تاثراتی که ما در خود می یابیم، موثر حقیقت آنها جز خداوند نیست، چرا غیر از خود و خدا به وجود اشیاء مادی که تاثرات مادی ناشی از آنها است قائل شویم؟ بهتر این است که بگوییم چیزی جز ارواح و خدای نیست. کاپلستون بعد می گوید: آنچه برکلی تصورات می نامد تصورات چیزها نیستند. آنها هستی های فراسوی خودشان را باز نمی نمایند، بلکه خودشان هستی هایند و ما هنگام تصورات، نه صورت های ذهنی چیزهای محسوس، بلکه خود چیزهای محسوس را ادراک می کنیم.[[2]](#footnote-2)

فروغی نیز در سیر حکمت می گوید: برکلی هم دو قسم بودن موجودات و هم دو قسم بودن خاصیت های جسم را منکر شد، با تصدیق به اینکه علم انسان منحصر در تصوراتی است که از راه حس برای او حاصل می شود. برکلی در نفی وجود جسم و مادیات از لایب نیتس هم بالاتر رفته و گفته است: وجود را برای هیچ چیز نمی توان تصدیق کرد مگر اینکه ادراک کننده باشد یا ادراک بتواند بشود. آنچه ادراک کننده است شبهه ای در این نیست که روح است، اما آنچه ادراک می شود جز تصوراتی که در ذهن ما صورت می بندد و اینکه مردم تصورات جسمی را نماینده و عکس اشیاء خارجی می دانند و چنین می پندارند که وجود آن اشیا را درک می کنند اشتباه است، زیرا که آن اشیاء یا ادراک شدنی هستند یا نیستند. اگر ادراک شدنی نیستند موجود دانستن آنها معنی ندارد و اگر بگویید ادراک می شوند، ادراک ما از آنها جز صورت هایی که در ذهن ما است چیست. این چیزهایی که برای آنها وجود خارجی قائل هستید، آیا از آنها جز صورتی که توسط حواس برای ما حاصل شده چیز دیگری درک می کنیم؟ پس اشیاء خارجی یعنی اجسامی که آنها را جوهر می پندارند و موضوع اعراض می خوانند و در خارج از ذهن برای آنها وجود قائل هستند جز مجموعه از تصورات ذهنی نیستند. و در اینجا برکلی از لاک هم بالاتر رفته است زیرا که لاک برای بُعد و حرکت، وجود حقیقی قائل بود و فقط وجود رنگ و بو مزه را که خاصیت دومی می نامید، منتسب به حس می کرد و بی حقیقت می دانست اما برکلی فرقی میان خاصیت نخستین و دومی نمی گذاشت و وجود همه را ذهنی می پنداشت.[[3]](#footnote-3)

تحلیل و ارزیابی این دیدگاه

1. این سخن که وی می گوید اگر چیزی واقعیت داشته باشد غیر از این که ادراک کنیم راهی نداریم سخن درستی است. ما به جز ادراک راهی برای فهمیدن واقعیت نداریم، حتی بودن خودمان را هم که باور داریم، از طریق ادراک است. (البته این ادراک حضوری است). وقتی ما مثلا رنگ و سردی و گرمی را احساس می کنیم، می گوییم هستند، اما در اینجا چه چیزی را ادراک می کنیم؟ اینها تاثراتی که از طریق حواس برای ما بوجود می آید و ما آنها را ادراک می کنیم. اما باید دانست که صورت هایی که ما ادراک می کنیم جنبه مرآتی و کاشفیت از خارج دارند. قبلا گفته شد در بین خصوصیاتی که در درون ما هست، علم و ادراک فرقی با صفات دیگر دارد و آن اینکه جنبه حکایت گری از وراء خود دارند. وقتی می گوییم تصوری از درخت و خوشید و مانند آن داریم، وجدانا ادراک می کنیم که این ادراکات مانند احساس گرسنگی نیست و شان آنها شان حکایت گری از غیر خودشان است.

مرحوم علامه در نقد ایده آلیسم فرمود: اینان می گویند ما هموراه سر و کارمان با صورت های ادراکی است، بله حق با شما است اما آن صورت های ادراکی جنبه حکایت گری و کاشفیت دارند. بنابراین اگر ادراک نمی کنیم، که هیچ، اما اگر ادراک می کنیم این ویژگی را حتما دارد. این مانند آن است که یا ما ادراکی از فوق نداریم که هیچ، اما اگر تصوری از فوق داریم، قطعا از تحت هم تصوری داریم. و یا اگر از ابوت تصوری داریم خود به خود از بنوت هم تصوری داریم.

2. این سخن که کیفیات اولیه را قبول کرده و آنها را دارای واقعیت بدانیم و بعد جوهر را صرفا انتزاعی بدانیم نادرست است. توضیح و شرح این مساله انشاءالله در جلسه آینده بیان می شود.

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد

1. تاریخ فلسفه، ج5، ص 238 [↑](#footnote-ref-1)
2. تاریخ فلسفه، کاپلستون، ج5، ص 246 [↑](#footnote-ref-2)
3. سر حکمت در اروپا، ج2، ص 397- 398 [↑](#footnote-ref-3)